

۱۶۸



### از تمام روشنایی‌ها

حمیدرضا شکارسی

خوانش شعری از محسن حسینخانی

### تلاش زیباشناختی

«نه نقشی از او مانده  
نه نگاری  
جوانی‌اش را  
پای قالی  
دار زد.»

اگر کلمات فقط به خاطر معنا و ارتباطات معنایی شان در متن حاضر شده باشند، نوشته به سمت صراحت متمایل می‌شود و این صراحت و یکه بودن معنا، آن را به حوزه نثر وارد می‌کند. این وضعیت باعث تحقیر نثر نیست. چرا که هدف اول و آخر نثر معناسازی است و اتفاقاً هر عاملی که وضوح متن را مخدوش نماید، باید دفع شود تا هدف نوشته تامین گردد.



در شعر اما تنها معنا و ارتباطات معنایی نیست که حضور کلمات را توجیه و بلکه ضروری می‌سازد. در این وضعیت، معنا عامدانه به تاخیر می‌افتد و تاخیر معنا در شعر تلاشی زیباشناختی است.

\*\*\*

وقتی «محسن حسینخانی» از فرش باف صحبت می‌کند، به جای گفتن از رنج و سختی‌های کار فرشبافی، با استفاده از اصطلاحات این صنعت، زبان را استعاری می‌کند. چرا که فرشباف را همچون فرش کهنه و رنگ و رو رفته ترسیم می‌کند. کهنگی فرشباف، خواه ناخواه، پیری و جوانی او را به ذهن متبادر می‌سازد. اما همین‌ها هم به سادگی و روشنی نثر بر کاغذ نمی‌ریزند. استفاده مجدد از اصطلاحات فنی این حوزه همچون شروع شعر، متن را استعاری می‌کند. این بار قالی به دار تشبیه می‌شود و در عین حال دار قالی نیز در ذهن مخاطب برپا شده است! مشاهده می‌گردد که دایره واژگانی این شعر چقدر دقیق و مرتبط با یکدیگر گزینش و جاسازی شده‌اند. در این گزینش و جاسازی، تنها معنای کلمات دخیل نیستند بلکه تداعی کلمات اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. نقش و نگار قالی و رنگ و لعاب جوانی، یکدیگر را تداعی کرده اند و دار قالی و دار اعدام نیز یکدیگر را به یاد می‌آورند.

از شگردهای حسینخانی در پایان بندی این شعر می‌توان از ماضی بودن فعل «دار زدن» یاد کرد. شاعر با این کار در واقع گذشت زمان مدید از روزگار جوانی شخصیت فرشباف را نشان می‌دهد و بدون هیچ توضیح اضافی، او را در سنین کهن سالی تصویر می‌نماید. اگر در واقعیت این فرش است که پاخور آدمی است، در این شعر این آدمی است که پاخور فرش می‌شود و رنگ و رویش را از دستی می‌دهد و پیر می‌شود.

۱- کوه صدایم را پس نمی‌دهد، محسن حسینخانی، مروارید، ۱۴۰۱

### نگاهی به دفتر شعر «کوه صدایم را پس نمی‌دهد»، سروده محسن حسینخانی



• دکتر ارمان بهاروند  
شاعر و منتقد ادبی

### چراغی در دستم...

درخشان تر دست پیدا کرد:  
- آن قدر منتظرت می‌مانم / زیر پایم که هیچ /  
خودم سبز شوم / مردم بیایند / به شاخه‌هایم دخیل  
ببندند / حاجت‌شان روا شود / تو بشنوی / باور کنی /  
بیایی / حاجتم روا شود. (ص ۵۰)  
شاید در همین بند از این شعر هم بتوان گفت که  
شاعر، مفتون اکتشافات خویش شده است و همین  
شیفتگی مانع از مراقبات شاعرانه متن شده است.  
در قاطبه شعرهای این مجموعه شعر، نثر بر  
شعر غلبه دارد و شاعر هیچ تلاشی برای دخالت  
ابزارهای شعر و کنش‌های زبانی و فنون هنری  
در متن نکرده است و عموماً در مقام یک راوی،  
پیغمبر اکتشافات و اخبار خویش بوده است. شاید  
اگر این مهارت و ظرافت قابل تحسین که چشم  
دقیق و ذهن خلاق شاعر را گواهی می‌دهد، با  
اندک شگردهایی شاعرانه در حوزه‌ی زبان‌ورزی  
و زیباشناختی شعر ترکیب می‌شد، حالا می‌شد  
نمونه‌های درخشان‌تری از این مجموعه را به  
مخاطب معرفی کرد. هر چند نمی‌توان به سادگی  
از کنار چنین سطرهایی عبور کرد و در زیرکی و  
نفوذ ذهنی شاعر متوقف نشد:

- یک سوزن می‌تواند / بادکنک کودکی  
را بترکاند / سوزنی دیگر / آوازی را از گرامافونی  
پخش کند. (ص ۱۰)

- تشنه می‌شوم / شبیه عقربی / که دورتادورش  
را شعله‌های نفت گرفته / و تشنه نیش خودش است.  
(ص ۲۱)

- رودی بودم / که راه باتلاق را پیش گرفته بود /  
نقشه‌ی دریا را تو نشانم دادی. (ص ۱۰۹)

این حجم از اندیشیدگی در شعر می‌تواند  
مهمترین تمایز شعر حسینخانی با همسران  
خویش باشد. این که شاعر به دقت پیرامون خود  
را بازشناسی کند و در رویدادهای زیستی خویش  
مشارکت داشته باشد و توأمان در ثبت آن بکوشد،  
کار یک شاعر است.

من در این مجموعه، یک امیدواری عظیم را  
حس می‌کنم.

عطش نوشتن و لذت خلق را در سطر به سطر  
تلاش شاعر لمس می‌کنم و با تاکید بر ترکیب  
«سواس نوشتاری»، از دوست شاعرم می‌خواهم  
که راه در پیش را با ممارست و مهارت پشت سر  
بگذارد و در این مسیر خود را از عصای تجربه‌ی  
دیگران بی‌نیاز نداند.

- شعرم چیزی در بساط ندارد / و جمعیتی  
منتظرند / وقتش رسیده سر راحت را بگیرد / و با  
گنجینه‌ای از کلمات تازه / از مهلکه بگریزد...  
(ص ۹۷)

شاید نمونه‌های زیر بتوانند مؤید آنچه در مرور این  
مجموعه اندیشیده‌ام باشند:  
- تا باد / خبرهای بد را به جایی نبرد / در دهکده‌ها /  
بر تیترا اول روزنامه‌ها / سنگ نهاده‌اند (ص ۲۰)  
اگر صرفاً به فعل «نهاده‌اند» که سرنوشت سطر را  
در تصرف خود دارد متمرکز شویم، قطعاً این انتخاب  
را نه زاده ناآگاهی شاعر که می‌توان بر اساس ریشه  
و علقه او و زیست در سرزمینی با گرایش آشکار به  
شعر کلاسیک متصور بود.



- آه... / این تقویم باز هم به آخرین برگش  
رسیده / و من می‌خواهم / بر سفره‌ی عید امسال /  
سوز دلم را بچینم (ص ۳۰)

- سال‌ها گذشت / از خون سیاوش که در  
قهوه‌خانه‌ها ریخت / در کافه‌ها چیزی نرسد. (ص ۳۴)  
حسینخانی در چیدمان پازل شعری خود باید  
با سواس چیدمانی و اضطراب موسیقایی بیشتری  
عمل کند. در بسیاری از شعرهای این دفتر، فقدان  
جسارتی که بتواند در زمان درست و موقعیت معین،  
شعر را مدیریت کند، احساس می‌شود. گاهی شعر  
به اوج رسیده است و شاعر مخاطب را به التماس  
و اصرار برای ادامه همراهی به ندان می‌کشد و  
گاهی موسیقی می‌توانسته است منجی متن باشد و  
شاعر بی‌هیچ توجهی به سرنوشت موسیقایی متن،  
به فرجام معنایی متن فقط اندیشیده است:

- غمگینم که آفتاب هر روز / جرعه‌ای از سهم  
تو را می‌نوشد / و جهان را هزاران شعر / بدهکارم  
می‌کند. (ص ۴۶)

گذشته از این که بخش دوم سطر دچار ضعف در  
تالیف و انتقال صحیح مطلب است، می‌شد با اندکی  
تعبیر در موقعیت واژه‌ها و حداقل حذف به نتیجه‌ای

شعر، ابراز ابتلاست. پاسخی به آنچه درون و  
پیرامون شاعر اتفاق می‌افتد و او را متأثر می‌سازد.  
کشف و مواجهه با آنچه به کنشگری شاعر ختم  
می‌گردد از یکسو و از دیگر سو چگونگی ثبت و طرح  
این رویداد، به «مهارت» و «مراقبت» نیاز دارد تا  
آنچه به عنوان اثر هنری خلق می‌گردد، مشمول  
دربگیرندگی مفهومی و التذاذ ادبی باشد.  
بهبود این وضعیت وقتی ممکن است که شاعر  
علاوه بر مؤانست مطالعاتی با دیگر تجربیات شعری،  
کارکردهای زبانی و ابزارهای شعری را به درستی به  
خدمت بگیرد. ذهنی که مدام در معرض اصطلاحات  
واژگانی و تبدیل وضعیت فکر به ذکر باشد، می‌تواند  
دایره انتقال معنی و ثبت متمایزتری را رقم زند.

«محسن حسینخانی» با انتشار مجموعه  
«کوه صدایم را پس نمی‌دهد» (انتشارات  
مروارید/۱۴۰۲) در تلاش است تا بتواند شکلی  
دیگر از خود و شعرش را معرفی کند. در پیشینه  
شعر او نیز با شعری روبرویم که بیش از هر چیز  
در عشق، گذشته‌پژوهی، حسرت و اعتراض نفس  
می‌کشد. منظر مطلوب شاعر، نه روزگار حال و آینده  
که روزهای رفته‌ای است در خواب و خاطر. او در  
هر موقعیتی می‌کوشد این نارضایتی و بی‌تناسبی  
و تحسّر را به تصویر بکشاند. اعتراضی که نماد  
بلیغ آن در نام مجموعه (کوه صدایم را پس  
نمی‌دهد)، غمگینانه متبلور است. شاید مروری بر  
چند وضعیت اعتراضی که در حاله‌ای از حسرت  
و اندوه رمانتیک متراکم شده‌اند، بتواند معرف  
موثرتری برای شاعر در این گفت‌وگو باشد:

- آن روزها می‌شکستیم / یک قدم من / یک  
قدم تو / نیم‌قدم من / نیم‌قدم تو / می‌شکستیم و  
دست آخر به هم می‌رسیدیم / این روزها / آن روزها  
را فراموش کرده‌ایم / مانند گردویی جا مانده لای  
پرچین‌ها (ص ۱۷)

- بخند برای من! / برای درخت بادام حیاط / تا  
جبران شود / هر چه را که سال پیش / شکستیم و /  
تلخ شد (ص ۶۹)

حسینخانی، زاده سنت‌هاست، اما آگاهانه  
برخلاف رودخانه حرکت می‌کند. حُسن او نه در  
اعراض از موجودیت کلاسیک شعر که تمرکز بر  
تولید متن مدرن با تکیه بر آموزه‌ها و اندوخته‌های  
سنتی است و رفتار شعری او نمی‌تواند بی‌توجه به  
انگاره‌های کلاسیک بررسی و تحلیل شود.

بخش نخست این مجموعه، «پرشان‌تر از  
گیسوی یار» نام دارد و بدین وضوح، شاعر در انتقال  
عاشقانه‌های اجتماعی می‌کوشد و مخاطب را در  
فضایی متعادل که نه یکسره در مدرنتیة مغروق و  
نه دچار رجعتی مفرط است، به تماشا دعوت می‌کند.

### شعرهایی از ارمان بهاروند (۱۳۵۳ - خوزستان)

#### ۱) برای خودم

برای خودم ساعتی دارم  
که دیر آمدنت را بشمارم  
برای خودم کلاهی دارم  
که برای تو از سر بردارم  
برای خودم چتری دارم  
که روی سرت بگیرم  
برای خودم کفشی دارم  
که به دنبالت راه بیفتم  
برای خودم چه چیزها که ندارم!

#### ۲) برای مادرم

صدایم کرد  
گنجشکی که خیس از زمستان بود  
و نت‌های وصیتش را  
در سفیدی‌های چشم هایش باقی گذاشت.  
در خودم که چرخیدم  
همه سازهای کوبه‌ای جهان را بلد بودم  
کولی شدم و در آتش خودم حلول کردم

صدایم می‌کند  
در بال بال هر گنجشکی  
که جوجه‌اش را امیدوار است  
حالا قبول کن که  
باد گاهی پرستویی در فروردین  
گاهی بادبادک  
گاه لانه‌ای ست واژگونه...